

وکرخوا دیشیخ الاسلامی  
استاد دانشگاه تهران

# سیا می احمد شاه فاجار

## بعد از گذشت نیم قرن :

-۴۲-

### شکست قزاقها در شمال و اخراج افسران روسی

در قسمت های پیشین این سلسله مقالات چندین بار به این موضوع اشاره شده است که حکومت بریتانیا در اوخر سال ۱۹۲۰ (بیشتر به ملاحظات اقتصادی) تصمیم گرفته بود که نیروهای انگلیسی مقیم ایران را خواهد و مقامات نظامی بریتانیا ضرب الجل فرا خواهند شد این نیروها را برای اول آوریل ۱۹۲۰ (=دهم فروردین ۱۳۰۰ خورشیدی) تعیین کرده بودند . اما پیش از آنکه این تصمیم وارد مرحله اجرا گردد وقایعی بسیار مهم و تقدیر آفرین - از نوع وقایعی که سرنوشت ملتها را یکسره دگرگون می سازد - در قزوین و تهران به وقوع پیوست و خطراتی را که رفتن این قوا به دنبال داشت ازین برد . نیروی انگلیسی مقیم ایران (نود پر فورث) چنانکه دیدیم تا اول اکتبر ۱۹۲۰ تحت فرمان ژنرال چمپین بود و در این تاریخ انگلیسی ها فرمانده مزبور را عوض کردند و ژنرال سر ادموند آیرن ساید را به جای وی به ایران فرستادند .

نیز دیدیم که همین قوا مسلح انگلیسی که ظاهرآ برای حفظ استقلال کشور ما ودفع خطر بالشویزم در ایران مانده بودند چگونه به هنگام پیاده شدن نیروهای سرخ در انزلی به طرزی عجیب و خفت بار از جلو مهاجمان فرار (یا عقب نشینی) کردند و چگونه رشت و بندر پهلوی را تقریباً بی هیچ گونه مقاومت به دست بالشویکها سپردند ! درنتیجه این عقبه نشینی روحیه سربازان انگلیسی به شدت لطمہ دید و اعتماد به نفس شان ازین رفت به طوری که اولیای وزارت جنگ بریتانیا جدا نگران این وضع شدند که شاید این نیروها، با توجه به این لطمہ بزرگ روانی که دیده اند، دیگر هرگز توانند از عهده مقابله با سربازان بالشویک درآیند و جلو پیش روی آنها را به سوی تهران و جنوب کشور بگیرند .

وظیفه عمده فرمانده جدید (ژنرال آیرن ساید) موقعی که به ایران آمد در درجه اول این بود که روحیه افسرده سربازان انگلیسی را تقویت کند و نگذارد که بالشویکهای گیلان

از منجیل پیشتر بیایند . مأموریت بعدی وی این بود که پس از سد کردن راه پیشروی قوای سرخ به تهران ، مقدمات تخلیه خاک ایران را از نیروهای نظامی بر تابنا فراهم سازد . فرمانده جدید نورپرورد افسری بود بر از نده ، بلند قد ، پرسطوت ، که شرعت داشت خیلی زود تصمیم می گیرد و فی الفورهم روی تصمیم خود عمل می کند . وی روی هم رفته از تمام آن صفات و خصوصیات که برای جلب احترام و اعتماد زیرستان لازم است برخوردار بود . نیروهای تحت فرماندهی وی در این تاریخ جمماً در حدوود ۶۰۰۰ نفر بودند که به سه قسم تقسیم می شدند : یک گردان هندی از این نیرو در زنجان موضع گرفته بود که در صورت لزوم به کمک زاندارهای آذربایجان بستاید . ولی گردانهای انگلیسی که قسمت عمدۀ این نیرو را تشکیل می دادند در معبیر منجیل موضع گرفته بودند و بخشی از این گردانها به عنوان نیروی ذخیره در قزوین توقف داشتند .

اندکی پس از ورود آین ساید به ایران ، فاجعه شگست قراقوها در مازندران صورت گرفت و علت اصلی این شگست ، چنانکه دیدیم ، مداخله ارتش سرخ به نفع متاجسران بود و گرنه قراقوها رشید ایرانی که به امر مشیرالدوله به شمال اعزام شده بودند چیزی نمانده بود که کلک متاجسران را یکباره بکنند و حکومت پوشالی گیلان را سرنگون سازند . پیش روی قوای دولت تا خمام و پیر بازار با کمال موفقیت انجام گرفت و پیشقاولان نیروی قراق به خانم حوریه که محلی نزدیک خازیان است رسیدند .

در جریان زد خورده با متاجسران دو تن از سران فرقه کمونیست گیلان - خالوقر باز و خالو میرزا علی - یکی در پیر بازار مجروح و دیگری در همانجا کشته شد . اما در این هنگام که کار متاجسران داشت زار می شدیک کشته جنگی روسی از پشت حسن رود در محلی موسوم به آثار گله نیروهای فاتح دولتی را به توب بست و اندکی بعد عده ای سر باز سرخ در این نقطه که میان حسن رود و غازیان قرار گرفته است پیاده شدند . (۱) با ورود این عده به عرصه کارزار ، آتش جنگ تیزتر شد و از آتیاد همدان (عده سرتیپ رضاخان) که شماره آنها بالغ بر ۷۰۰ نفر بود جمع کثیری کشته شدند . سردار استارازو سلسکی (فرمانده کل قوای دولت) فرمان عقب نشینی داد . (۲) شهر رشت بلا فاعله از نظامیان تخلیه شد و به دنبال این تخلیه عده زیادی از ساکنان شهر به طور دسته جمعی شروع به فرار کردند زیرا یقین داشتند که اگر بمانند به مرگ و ذات حتمی دچار خواهند شد . اغلب این عده ، میهن پرستان غور گیلانی بودند که در مرافق اهل بدروی جنگ هنگامی که کمونیست ها از مقابل قراقوها فرار می کردند به عقب داران قوای آنها حمله بردند ، برخی را خلیع سلاح کردند ، و برخی دیگر را کشته بودند . واکنون که ورق بر گشته و رشت دگر باره به تصرف کمونیست ها دد آمده بود تردید نداشتند که اگر در گیلان بمانند به قهر و غصب متاجسران گرفتار خواهند

۱ - این دو میان بار بود که روسها در گیلان قوا پیاده می کردند .

۲ - سرهنگ استارازو سلسکی پس از اینکه کلرر زه را بر کنار کرده و خسود جای او را گرفت از طرف احمد شاه به لقب سرداری مفتخر شد و همگان او را در این تاریخ سردار استارازو سلسکی خطاب می کردند .

شد . جاده رشت به قزوین پر از فرادیان و آوار گان گیلانی بود که پیاده ، گرسنه ، بی‌پول ، بی‌پوشانک ، به سوی قزوین و تهران در حر کت بودند در حالی که ستونهای شکست خورده قراق از راه و بیراهم به سوی منجبل و قزوین عقب نشینی می‌کردند . در رأس یکی از این ستونهای شکست خورده که بر اثر خیانت فرماندهان روسی تقریباً تار و مار شده بود میرپنجم رضاخان (اعلیٰ حضرت شاهنشاه قمی) قرار داشت . معظم له جداً بر این عقیده بود که :

« ... فرماندهان روسی در این جنگ سستی کردند و من عده خود را از بیراهم در حالی که گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرومی‌رفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قراق نزد و کفس او را دریده و به پشت پا می‌رسید ، از کوههای سخت عبور داده و لخت و گرسنه به قزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم به تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته به کوههای دور دست بروم و سربه صحراء گذارم ... » (۱)

در یک چنین وضعی بود که سربازان رشید ایرانی که مورد خیانت نامدان فرماندهان روسی قرار گرفته بودند پس از چندین شبانه روز فلاکت و سرگردانی در جنگلهای گیلان ، بتدریج سر از آبادیهای پیرامون قزوین در آوردند . سپهبد احمدی در خاطرات خود می‌نویسد :

« ... من در آن موقع فرماندهی یک واحد نظامی را به عهده داشتم و تا آنجا که از دستم ساخته بود گوشیدم که نفرات خود را نجات بدهم و آنها را به قزوین رسانم ولی در طول راه دائم نگران قزوین بودم و هیچ نمی‌داشم که آیا این شهر در دست انگلیسی‌هاست یا اینکه بدست بالشویکها و متاجسان گیلان افتاده . دو سه روز بعد که خود را از بیراهم به نزدیک قزوین رساندم و معلوم شد که شهر در دست انگلیسی‌هاست ، تازه با مصیبت دیگری مواجه شدم و آن این بود که انگلیسی‌ها به ما راه عبور نمی‌دادند ! مسئله خیلی وحیم شد به طوری که از روی ناچاری به آنها اخطار کرده بکار گلو حر کتمان را بگیرند جنگ - کنان وارد شهر خواهیم شد . سرانجام قرار شد من به کاروانسرا آق بابا واقع در چهار فرنگی قزوین بروم و در آنجا موضع بگیرم . قوای تحت فرماندهی من عبارت بود از یک فوج سوار و چهار توب کوهستانی و یک اسکادران مسلسل سنگین که همه را بتدریج به آق بابا منتقل کردم .

بیست و چهار ساعت پس از ورود به آق بابا ، نزدیک ساعت چهار بعد از ظهر روز بعد ، دو نفر سرباز پیاده در یک کیلومتری این دهکده دیده شدند . دستور دادم آنها را پیش من بیاورند و پس از تحقیق فهمیدم که هر دو شان جزء هنگ پیاده‌ای هستند که تا چند روز پیش تحت فرماندهی میرپنجم رضاخان (اعلیٰ حضرت شاهنشاه قمی) در پیر بازار - یعنی در جناح چپ جبهه گیلان - می‌جنگیدند . دو سرباز مزبور گفتند که نفرات تحت فرماندهی سرتیپ رضاخان پس از ملاشی شدن ستونهای قراق به طرف ماسوله عقب نشینی کرده و پس از تحمل صدمات زیاد به طرف قزوین در حر کت هستند و تا یک ساعت دیگر به آق بابا خواهند رسید .

۱ - در دل شاهنشاه قمی به ملک الشعرا بهار . بنگرید به کتاب انقراف سلسه قاجار ص ۵۳ - ۵۲ .

من فوراً سه نفر از افسرانم را احضار کرده به آنها گفتم که کار و انسای مجاور را برای سکونت نفراتی که در شرف ورود هستند آماده کنند. ضمناً بهترین خانه‌گلی دهکده را هم برای توقف فرمانده هنگ (میرپنج رضاخان) مهیا سازند. پس ازدادن این تعليمات، خودم با دسته‌ای از سواران به استقبال میرپنج رفتم و پس از یک ساعت راه پیمایی به ایشان که در جلو ستون حرکت می‌کردند رسیدم.

میرپنج رضاخان در نهایت خستگی و فرسودگی بودند و از اسب سفید و راهوارشان هم به جز استخوان چیزی باقی نمانده بود. من از دوران جنگلهای کردستان، کرمانشاه، و شاه‌آباد با ایشان سوابق دوستی و آشنازی داشتم و خدمت مشترک بهوطن در این جنگها، نوعی صفا و صمیمت معنوی میان ما بوجود آورده بود. و در آنروز از اینکه هر دو پس از تحمل اینهمه خطرات و مصیبت‌ها در جنگ گیلان زنده مانده بودیم خدا را شکر کردیم و فوقه العاده خوشحال شدیم.

پس از آنکه معظم له چند ساعتی استراحت فرمودند، به طورخصوصی در یک خانه‌گلی با هم صحبت کردیم و از صدماتی که به قوای قزاق وارد شده بود و نقشه‌های خانه‌های که علیه مملکت طرح می‌شد و تلفات سنگینی که در نتیجه خیانت افسران روسی به قوای دولت وارد شده بود، از تمام این موضوعات سخن راندیم و هر دو از این مصائب و ماجراها به شدت متأثر بودیم....<sup>(۱)</sup>

به این ترتیب دسته‌های پراکنده قزاق بتدریج در آق بابا و قزوین جمع شدند و در این محل طبق توافقی که بین مقامات نظامی بریتانیا و دولت ایران بعمل آمده بود همه این گروه‌های شکست خورده می‌باشد نزیر نظر آیرن ساید و دیگر مردان اینگلیسی تجدید سازمان یابند و برای جلوگیری از حملات بعدی بالشویک‌ها به قزوین و تهران آماده شوند. اینگلیسی‌ها چنانکه دیدم از حضور افسران روسی در ارتش ایران به شدت نگران بودند و با استفاده از قصوری که این افسران در جنگ گیلان کرده بودند به محروم سلطان احمد شاه فشار آوردند که به خدمت همه آنها در لشکر قزاق خاتمه داده شود. مشیرالدوله به دلایلی که در موقعش اشاره شده است با انفعال این افسران و گذاشته شدن افسران اینگلیسی به جای آنها مخالف بود و سرهمین اختلاف از نخست وزیری کنار رفت.

در این ضمن چون آیرن ساید مطمئن بود که این افسران روسی روحیه خود را ازدست داده‌اند، احساسات ضد اینگلیسی دارند، قابل اطمینان نیستند، به سهولت ممکن است در دام تبلیغات کمو نیستی گرفتار شوند و آلت‌ فعل برای انجام مقاصد کمیسرهای قفقاز قرار گیرند، لذا تصمیم گرفت که همه آنها را (با استثنای خود استاروسلسکی) موقتاً در قزوین توقیف کند و سپس همه‌شان را تحت الحفظ به بین‌النهرین (که نزیر سلطنه مطلق اینگلیسی‌ها بود) اعزام دارد. توقیف این افسران روسی از آنجاکه افسران ارشد ایرانی هم با ادامه خدمت آنها در ایران مخالف بودند به سهولت انجام گرفت و زمام امور نگهای مختلف قزاق موقتاً بدست خود فرماندهان ایرانی سپرده شد که تحت نظرات افسران اینگلیسی به انجام وظایف عادی مشغول شوند تا اینکه

تکلیف قطعی این هنگها پس از تواقهای لازم با حکومت تهران روشن گردد. (۱) همزمان با این جریانات، نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران رسماً از احمد شاه درخواست کرد که به سردار استار وسلسکی (فرمانده معزول) دستور داده شود که کماکان در قزوین بماند و تهران نباشد:

«... به محض اینکه وسائل حمل و نقل کافی برای انجام نقشه‌ای که در تنفس داریم آمده شد، عقیده من این است که استار وسلسکی و دیگر افسران روسی تحت الحفظ از قزوین به بینالهرین فرستاده شوند چون مانندشان در ایران صلاح نیست...» (۲)

ولی با تمام این تاکیدات و پافتاریهای نورمن که استار وسلسکی قدم از قزوین فراتر نگذارد، مشارکیه در شب ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ وارد تهران شد. وزیر مختار که از شنیدن این خبر فوق العاده غصانی شده بود پیغامی برای احمد شاه فرستاد و درخواست کرد که:

«... اعلیٰ حضرت سرهنگ استار وسلسکی را به حضور پذیرند و سخت تویخش کنند که چرا بی اجازه مقام سلطنت افراد لشکر قراق را در قزوین رها کرده و خود به تهران آمده است سپس امر کنند که فرماندهی نیروی قراق ایران را به افسر ارشد ایرانی که برای این سمت تعیین شده است تحویل بدهد و خودش فوراً برود خانه‌اش و همانجا باشد و با هم ملاقات نکند تا اینکه فردا مجدداً همراه چند قراول ایرانی به قزوین بازگردد و از همین حالا هم مسبوق باشد که اگر از او امر شاه سرپیچی کند و به قزوین بازگردد، فی الفور بازداشت و تحت الحفظ از ایران اخراج خواهد شد...»

در تلگراف بعدی نورمن (موردخ اول نوامبر) به لرد کرزن اطلاع داده شده است که استار وسلسکی پس ازورود به تهران به حضور احمد شاه باریاقته است. در این شرفیابی: «... به قرار اطلاع موثقی که پیدا کرده‌ام اعلیٰ حضرت به همان نحو که از حضورشان

۱ - فرمان انصاف افسران روسی و اخراج قطعی آنها از لشکر قراق ایران دریکی از روزهای آذرماه ۱۹۲۹ در اردوگاه آق‌بابا برای نفرات این لشکر و فرماندهان ایرانی آنها که به حال صفت جمع ایستاده بودند خوانده شد. یکی از افسران ایرانی گردان پیاده تهران که سابقه دوستی ممتد با سرهنگ خباروف (از افسران ارشد روسی) داشت و احساساتش در این لحظه به شدت متقلب شده بود، افسر مزبور را در آغوش کشید و گریست.

«... میر پنج رضاخان از دیدن این منظره بشدت غصانی شد و افسر ایرانی را که درجه نایب سرهنگی داشت پیش خواند و در حضور جمع به او سیلی زد و ملامتش کرد و فرمود: آخر تاکی می‌خواهید زیر دست بیگانگان خدمت کنید. آیا تجریبه این چند سال به شما نیام خوته است که اینان خائند! افسر مزبور متنه شد. پس از یکی دو ساعت رضاخان دوباره او را احضار کرد و مورد تقدیر و دلچوئی اش قرار داد و از عمل خود که ناشی از تأثیر و غصانیت بود عندرخواهی کرد .....» - خاطرات بزرگ ابراهیمی، سالنامه دنیا، دوره چهاردهم، ص ۱۹۳.

۲ - گزارش تلگرافی نورمن به لرد کرزن (موردخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰) اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (سری اول - جلد ۱۳) - سند شماره ۵۷۰.

درخواست کرده بودم با لحنی شدید با استاروسلسکی صحبت کرده واز او بازخواست فرموده است که چرا بی اجازه به تهران آمده است ... دیروز استاروسلسکی و کاردارسفارت روس در تهران اعتراضی برای سپهدار (فتح الله اکبر) فرستادند و نسبت به ضبط شدن عمارت قراقچانه با تمام مهمات و اسلحه‌ها و سایر اموال قراچها که در آنجا اباشته شده است به دولت ایران اعتراض کردنده ... \* نیز هردوی آنها درخواست کردنده که کمیسیونی فوراً تشکیل شود و صورتحساب و دفاتر مالی لشکر قراق را از سرهنگ استاروسلسکی تحويل بگیرد. با تقاضای اخیر فوراً موافقت شد ...

... از آنجا که در خلال این اوضاع اطلاع پیدا کرده بودم که سرهنگ استاروسلسکی مبلغی درحدود بیست هزار تومان \*\* برای وادار کردن مردم به ایجاد آشوب، انجام تظاهرات بهفع او، و درخواست جلوگیری از انحلال لشکر قراق، میان بعضی از روحانیان توزیع کرده است که نتیجه‌اش ایجاد غائله مختصری در بازار بوده است، به علاوه درحدود یک صد و پنجاه سرباز داوطلب اجیر کرده و همه‌شان را با اسلحه و تفنگ و فشنگ مجهز کرده و در قراقچانه جا داده است و در اطراف خانه خود نیز قراولان مسلح گذاشته است، این بود که با تصویب قبلی سپهدار از اعلی حضرت مقاضای وقت ملاقات کردم . (۱)

معظم له بعده از ظهر امروز من را به حضور پذیرفتند. در ضمن این شرفیابی خدمتشان عرض کردم که شخصاً حضور دائم استاروسلسکی را در تهران، خطری برای امنیت عمومی پایتخت می‌شامام و تقاضا کردم که اعلی حضرت رئیس دفتر مخصوص خود (معین‌الملک) را پیش سپهدار پفرستند و به او دستور بدنهند که وسائل مراجعت فوری استاروسلسکی را به قزوین فراهم کنند و اگر مشاورالله بهانه آورد و گفت که می‌خواهد برای تصفیه امور مالی قراقچانه در تهران بماند بگویند که نماینده‌ای بجای خود برای انجام این کارها معرفی کند و خود بیدرنگ به قزوین بازگردد ...

احمد شاه با اینکه آشکار بود که از اقدام به این عمل اکراه دارد، در مقابل تقاضای من مقاومتی نکرد و در حضور خودم و دیگر شرقی سفارت (مستر اسمارت) معین‌الملک را احضار و به او امر کرد که عین تقاضای مبارا بیدرنگ به سپهدار ابلاغ کند.

..... معظم له به هر حال این نکته را اضافه فرمودند که فقط روی اصرار ما این پیغام را می‌فرستند و گرنه شخصاً بامضه پیغام موافق نبستند و مایل بودند که عین این نظر

\* سفارت امپراتوری روسیه در این تاریخ در تهران کماکان دایر بود و تعیینات خود را از حکومت مهاجر روسیه که مقرش پاریس بود دریافت می‌کرد. در عرض این روزها بالشویک‌ها در تهران نماینده رسمی نداشتند و اصولاً دولت ایران رژیم جدید روسیه راهنوز به رسمیت نشناخته بود.

\*\* به پول آن زمان .

۱ - اجیرشدن این یک صد و پنجاه سرباز داوطلب و توزیع فشنگ و اسلحه میان آنها، بازار این شایعه را در تهران داغ کرده بود که استاروسلسکی خیال دارد کودتا کند و خود دیکتاتور ایران گردد.

ملوکانه به اطلاع استاروسلسکی هم بر سد. جواب دادم مانع ندارد. (۱) .... چند ساعتی بعداز این قضایا کاردار سفارت روس به ملاقاتم آمد و درحالی که احساساتی به شدت منتقلب شده بود اظهار تأسف و گلایه کرد که چرا قبل با خود وی تماس نگرفته و ترتیب باز گشت استاروسلسکی را به قزوین به طرزی دوستانه نداده ام. البته دلیل اصلی من برای پیغام نگاهداشتن سفارت روس از اقداماتی که می خواستیم انجام دهیم همین بود که می ترسیدم اگر استاروسلسکی از نقشه ما دایر به اخراج فوری وی از تهران مسیو گردد، باوقت و فرصت کافی دست به عملیات متقابل برای خشی کردن اقداماتمان بزنده و همین دلیل را با کمال صراحة به اطلاع کاردار سفارت روس نیز رساندم و معلوم بود که جوابی قانون کننده در مقابل استدلال من ندارد ... مشارالیه سپس سوال کرد که آیا دولت انگلستان خیال دارد تشکیلات قراقچانه را بکلی ازین پیرد یا اینکه پس از رفقن استاروسلسکی بدیگر افسران روسی اجازه داده خواهد شد که کماکان در مناسب خود باقی بمانند. جواب دادم که نمی توانم باین گونه سوالات پاسخ بدهم . کاردار پس از مقداری مذاکرات دیگر از پیش من رفت که استاروسلسکی را ملاقات و تضمین سفارت را به او ابلاغ کند.

ساعته بعده دوباره به دیدنم آمد و اعلام کرد که استاروسلسکی گفته حاضر است همین امشب تهران را ترک کند به شرطی که سفارت بریتانیا تأمین نامه کتبی در اختیارش بگذارد که با ادامه آن بتواند بدون برخورد به مراحم مقامات نظامی انگلستان ، ایران را ترک کند و از راه بین النهرين به پاریس (مقر حکومت مهاجر روسیه) بر گردد . تقاضای دیگر استاروسلسکی این بود که به او وارد کرده و گفته اند که پولهای لشکر قزاق را تغیریط کرده است دفاع کند (اطلاع پیدا کرده ام که در عرض ۱۲ ساعت گذشته استاروسلسکی مقداری از اسناد مهم مالی را که ممکن بود به ضررش تمام شود سوزانده و ازین پرده است) .

من قسمت اول تقاضای اورا دایر به مسافرت از راه عراق عرب به پاریس قبول کردم به شرطی که در عرض راه از هر گونه اقدام مستقیم و غیرمستقیم علیه ما که ممکن است باعث ناراحتی مقامات ایرانی یا بریتانیائی گردد خودداری کند ولی نسبت به تقاضای دو مش جواب دادم که این قضیه مربوط به من نیست و ترتیب آن را خودش باید با مقامات ایرانی بدهد .

کاردار سفارت روس پیشنهاد مرا پذیرفت و من تضمین نامه‌ای صادر کردم که کسی سر راه مرا حتم استاروسلسکی نگردد . مشارالیه پس از اخذ این تضمین نامه ساعت یازده دیشب تهران را ترک کرد.

به فرمانده نور پر فورت (ژنرال آیرن ساید) که فعلا در قزوین است دستور داده ام که از باز گشت مجدد استاروسلسکی به تهران جلوگیری کند و تا مدتی که از مرز ایران خارج نشده است مرا اسلامات و کاغذهای اورا تحت سانسور قرار دهد و بطور کلی مواظب اعمال و حرکاتش باشد. از قراری که کاردار سفارت روس می گفت علت اصرار سرهنگ استاروسلسکی برای اخذ ۱ - احمد شاه فوق العاده استاروسلسکی را دوست داشت و او هم جدا پشتیبان مقام سلطنت بود .

تأمین نامه این بوده که می ترسیده مقامات نظامی انگلیس اورا در عرض راه بدستور من ترور گشته؛ افسر عالیرتبه ایرانی که قرار است فرماندهی نیروی قزاق را موافقاً به عهده گیرد دیشب در معیت استاروسلسکی به قزوین حرکت کرد...» (۱)

این افسر ارشد ایرانی که احمد شاه اورا به جای استاروسلسکی به فرماندهی نیروی قزاق منصوب گرده بود سردار همایون (امیر تومان قاسم خان والی) بود. اما سردار همایون وجهه خوبی میان سرداران ایرانی لشکر قزاق نداشت و خبر انتصاب او به این سمت، دومین ضرر به روی بود که به این افسران عالیرتبه وارد شد. سپهبد احمدی در خاطراتش می‌می نویسد آنروز که در خانه گلی دهکده آق‌بابا با میرپنج رضا خان نشسته و در اطراف مصیبت‌هایی که در این اوایل بر سرمان آمده بود در دل می‌کردیم، میرپنج ناگهان سکوتی طولانی کرد و پس گفت:

«...از همه بدتر اینکه شنیده‌ام اعلیٰ حضرت سردار همایون را فرمانده قراچخانه کرده‌اند این چه وضعی است! در قشور ایران اینهمه سرداران قابل اعتماد و افسران لایق هستند و آن وقت با بودن آنها بر می‌دارند و این مرد را فرمانده کل لشکر قزاق می‌کنند! حقیقت این است که تحمل این انتخاب فوق العاده برایم مشکل است.

به ایشان عرض کردم آیا اشکالی دارد که خودتان پیشقدم شوید و اقدامی مؤثر (ومخالف با تصمیم حکومت مرکزی) در این باره انجام دهید؟ فرمودند با بودن عده‌ای از سرداران قشور که همه‌شان نسبت بمن ارشدیت دارند چطور ممکن است در این عمل (مخالفت با انتصاب سردار همایون) موفق شد؟ عرض کردم اگر آنها می‌خواستند و یا قادر به اداره قشور بودند مطمئناً میدان را برای سردار همایون باز نمی‌گذاشتند. از کجا معلوم که اگر اقدامی بکنید موفق نشوید.

میرپنج دفعتاً خنده دید و گفت: احمد آقا راست می‌گوئی. از کجا معلوم که ما موفق نشویم. اقدام می‌کنم. ولی اگر در این راه خطی پیش‌آمد آیا قول می‌دهی که همیشه با من همراه باشی؟ عرض کردم تا آخرین دقیقه حیات باشما همراه خواهم بود. برای این گفتگو میان من و میرپنج رضاخان که در دهکده آق‌بابا صورت گرفت روزه‌امیدی در قلب هر دو مان باز شد.

آن روز ۵ دی ماه ۱۲۹۹ و محل گفتگو کاروانسرا مخربه آق‌بابا بود.» (۲)

\* \* \*

بارگتن استاروسلسکی از ایران و انفال سایر فرماندهان روسی، اختیار لشکر قزاق ایران عملاً بدهست انگلیسی‌ها افتد که البته متنور هم همین بود. طبق نقشه عاقدان قرارداد، قدم اول در تأسیس ارتش جدید ایران که می‌بایست از ادغام چهار نیروی مستقل نظامی (زاندارمری - قزاق - اسپیار - و بریگاد مرکزی) تشکیل شود اخراج استاروسلسکی و خاتمه دادن به خدمت سایر فرماندهان روسی لشکر قزاق بود که اینک با موقوفیت عملی شده بود. در ۱ - گزارش تلگرافی نورمن به لرد کرزن (مورخ اول نوامبر ۱۹۲۰) اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (سری اول - جلد ۱۳) - سند شماره ۵۷۴.

۲ - خاطرات سپهبد احمدی، مجله تهران مصود.

مرحله بعدی کلیه اختیارات نظامی کشور می باشد به مستشاران بلند پایه انگلیسی سپرده شود و افسران انگلیسی جای فرماندهان اخراج شده روسی را بگیرند. خود ژنرال آیرن ساید چنانکه دیدیم، فرماندهی وقت لشکر قراق ایران را پذیرفته بود تا اینکه افسران انگلیسی از راه بر سند و نوسازی ارتش ایران را شروع کنند.

اما انگلیسی ها به افسران ایرانی لشکر قراق نیز زیاد اعتماد نداشتند زیرا فکر می کردند که این افسران، به علت همان ارتباطهای سابق صنفی با فرماندهان روسی خود، ممکن است تحت تأثیر تحولات اقلایی روسیه قرار گرفته و کمو نیست شده باشند. نیز نمی شد از این امکان غفلت کرد که بعضی از فرماندهان ایرانی این لشکر که به داشتن احساسات ضد روسی معروف بودند عین همان احساسات را نسبت به انگلستان نیز داشته باشند و به این سادگی زیر بار تحکم نظامی انگلیسی ها نزوند.

سخن کوتاه : خطر شورش نظامی در ایران خیلی جدی بود که می باشد با آن مقابله کرد و مؤثر ترین راهی که انگلیسی ها برای جلو گیری از این خطر اندیشه بودند، خلح سلاح افسران و قراقوان ایرانی مقیم قزوین بود که قسمت عمده آنها در این تاریخ در آق بابا منزل داشتند و عملی درز نجیب محاصره انگلیسی ها بودند.

در روز دوم ماه نوامبر ۱۹۲۰ ژنرال آیرن ساید به اتفاق کاظم خان سیاح از اردو گاه قراقوان ایرانی در آق بابا دیدن کرد و در آنجا حادثه ای اتفاق افتاد که مسلمان از عجیب ترین و سرنوشت ساز ترین حوادث این دوره باید شمرده شود و همین اتفاق بود که ژنرال آیرن ساید را نسبت به رضاخان علاقمند کرد.

جریان قضیه از این قرار بود که ژنرال انگلیسی پس از ورود به قریه آق بابا اولاً دستور داد که پیرامون اردو چند مسلسل انگلیسی گذاشتند و به دژ بانه ای که با خود آورده بود امر کرد که در صورت لزوم از آنها استفاده کنند و هر سر باز یا افسری را که خواست از اردو خارج شود بامسلسل بزنند.

بعد از دادن این دستور به اتفاق مترجم خود (سروان کاظم خان) وارد اردو گاه شد و از ارشد افسران اردو میر پنج محمد قلی خان \* در خواست گرد که فرماندهان ایرانی لشکر را جمع کند زیرا وی مطلبی دارد که می خواهد با همه آنها در میان گذارد. میر پنج محمد قلی خان دستور داد که تمام افسران اردو را با شیبور احضار کنند. بزودی همه آنها گرد آمدند و ژنرال آیرن ساید بیاناتی خطاب به این افسران ایراد کرد که ماحصلش این بود که قراقوان و فرماندهان ایرانی باید موقتاً خلح سلاح شوند تا مردم بیان انگلیسی از راه بر سند و وظایف خود را عهمه دار گردند. بیانات آیرن ساید بوسیله سروان کاظم خان برای افسران ایرانی ترجمه شد و همچنان از مقصود و علت حقیقی آمدن او به اردو گاه آگاه شدند.

«ادامه دارد»